

ماهیارنه ۲ هزار تومان حقوق دریافت می کردند. اما این طور نبود که حسابی داشته باشیم و پول را به حساب مان واریز کنند. زمان پرداخت حقوق، پول را در اتاقی در بسته می گذاشتند و بچه هایی که به پول نیاز مبرمی داشتند خودشان می رفتند و به اندازه نیازشان بر می داشتند. بالاخره بعضی از بچه ها نان آور خانه بودند و باید برای تامین هزینه های زندگی خانواده خود فکری می کردند. با این وجود باز هم بخشی از پول باقی می ماند که در کارهای دیگر هزینه می شد. این که می گویم بچه ها از دارایی خودشان هم برای جنگ هزینه می کردند دروغ نیست. خاطرم هست یکی از رزمنده ها با خودروی شخصی اش به منطقه آمده بود تا در صورت نیاز از آن استفاده شود. نکته جالبش هم این بود که خودش پشت خودرو نمی نشست، بلکه آن را به رزمنده های دیگری می داد تا نکند خود او به دلیل احساس مالکیت در استفاده کامل و کافی از خودرو کوتاهی کند.

این قضیه فقط در مورد خودرو نبود. خیلی از بچه ها لباس های نظامی را هم به تن نمی کردند که نکند با کمبودی مواجه شویم. آن ها لباس شخصی خودشان را که همراه داشتند می پوشیدند. بقیه هم همان یک دست لباسی را که تحویل گرفته بودند به تن می کردند و به همین خاطر بود که اگر به عکس های سال های اول جنگ نگاه کنید می بینید که اکثر لباس های بچه ها کهنه بود.

انبارهای سلاح عراق نیازهای ما را هم تامین می کرد

شاید برایتان جالب باشد بدانید که رزمنده های ما بخش عمده ای از مهمات و اسلحه خود را از عراقی ها می گرفتند. یادم است ما در عملیات والفجر ۲ به یکی از انبارهای تسلیحات عراق دست پیدا کردیم که ۱۲ هزار تفنگ کلاش تر و تازه در آن انبار شده بود. بسیاری از انبارهای دیگر عراق هم به دست بچه های ما افتاد. آن قدر کمک های جنگ افزاری کشورهای دیگر به عراق زیاد بود که در واقع بسیاری از نیازهای تسلیحاتی نیروهای ما هم از دست یابی به این انبارها تامین می شد و ما فقط مهمات می خریدیم.

جاسوسی هواپیماهای آواکس آمریکایی

سرهنگ نظام پور از جاسوسی هواپیماهای آمریکایی و فعالیت منافقین هم خاطراتی دارد:بعد از عملیات کربلای ۴، کارهای اطلاعاتی عراق که توسط آمریکایی ها انجام می شد خیلی قوی شده و بارها پیش آمده بود که از برنامه ریزی های ما مطلع می شدند و عملیات لو می رفت. بی راه نیست اگر بگوییم در زمان جنگ بیشترین آسیبی که به نیروهای ما ایجاد شد از جانب منافقینی بود که در کار ما خلل وارد می کردند. هواپیماهای آواکس آمریکایی هم مدام در آسمان ایران پرواز نامحسوس داشتند و به بررسی عملکرد نیروهای ما می پرداختند. آن ها همه راهکارهای عملیاتی ما را به عراقی ها خبر می دادند. دلیل مشکلات ما در عملیات کربلای ۵ هم همین موضوع بود و عراقی ها توانستند در کمتر از ۳ یا ۴ ساعت، تمامی زحمات ۶-۵ ماهه ما را هدر دهند و نابود کنند. به همین علت بچه های واحد اطلاعات عملیات بسیار حساس تر از قبل عمل می کردند. حتی زمانی که می خواستیم نیروهای جدید را به منطقه عملیات انتقال دهیم، به هیچ کدام از آن ها نمی گفتیم که قرار است کجا اعزام شوند. شاید باورتان نشود اما روی کامیون هایی که بچه ها را انتقال می دادند هم چادرهای ضخیمی کشیده می شد که مسیر حرکت لو نرود. اصلا معلوم نبود قرار است در کدام منطقه عملیات داشته باشیم. اما مقاومت عراقی ها هم خیلی شدید شده بود. آن ها خطوط مقاومتی خاصی را پشت سر هم و در مقابل ما چیدمان کرده بودند که به راحتی امکان نفوذ به آن نبود. از طرف دیگر ما مطلع شده بودیم که برنامه ریزی عراق به گونه ای است که به هیچ یک از نیروهایش اجازه عقب نشینی نمی دهد. شرایط نظامی ویژه ای در ارتش عراق حکم فرما شده بود به گونه ای که اگر نیروهای خط مقدم آن ها تصمیم به عقب نشینی می گرفت توسط نیروهای خط عقب تر به گلوله بسته می شد. بنابراین آن ها چاره ای جز ایستادگی نداشتند و با چنگ و دندان مقابل ما می جنگیدند.

خاطره تلخ حمله شیمیایی عراق

جواد نظام پور که در عملیات کربلای ۵ در کنار بسیاری از همزمانش مورد حمله شیمیایی عراق قرار گرفته است از آن روزها خاطراتی را در ذهن دارد که به هیچ وجه فراموش نمی شود.

در عملیات کربلای ۵ در منطقه شلمچه، ایران تصمیم گرفته بود بصره را بگیرد و جنگ را به پایان برساند. آن زمان امکانات و تجهیزات ما بسیار مناسب بود و به راحتی می توانستیم این کار را انجام دهیم. فقط واحد ادوات ویژه شهدا به تنهایی هزار و ۲۰۰ نیروی رزمنده داشت و می توانست در حد یک تیپ وارد عملیات شود. یکی از مشکلات ما در آن عملیات این بود که فضای خشکی در منطقه شلمچه بسیار محدود بود و ناگزیر بودیم برای عبور از آب، پل های خیری بزنینم. در آن زمان هر روز قطارهای حامل سنگ از دزفول راهی شلمچه می شد تا در کنار کمپرسی های شن، روند ایجاد پل روی آب را سرعت ببخشد. عملیات آغاز شد و ما ۲ جزیره عراق را هم فتح کردیم. آن جا بود که عراقی ها تصمیم به استفاده از سلاح های شیمیایی گرفتند.

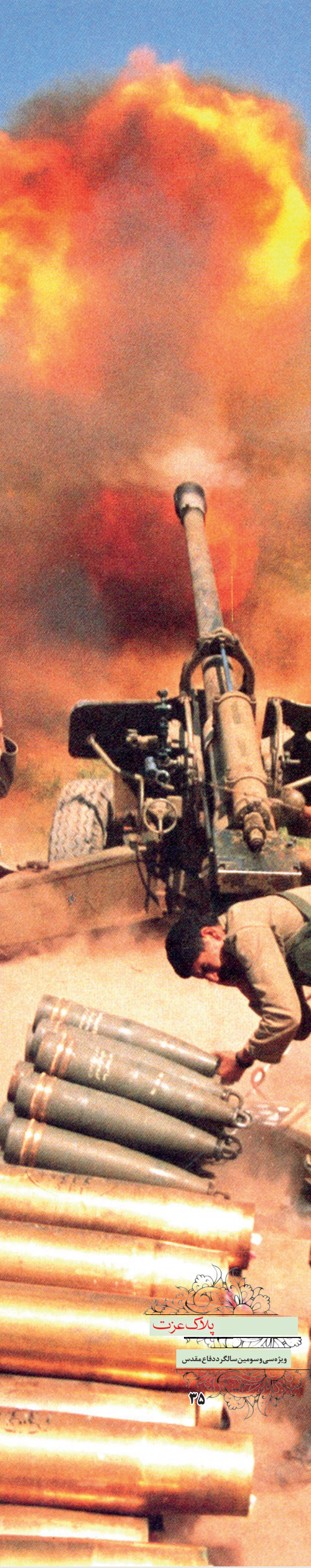
متاسفانه تقریبا همه بچه هایی که در آن عملیات بودند شیمیایی شدند، به گونه ای که برای مدتی ۱۰ هزار تخت تعبیه شده در کارخانه نورد اهواز که محل استقرار مصدومان بود پر از بچه های شیمیایی عملیات کربلای ۵ بود. با وجود این که این عملیات برای ما موفقیت آمیز بود اما استفاده عراق از سلاح شیمیایی آن را به خاطره ای تلخ تبدیل کرد که آثارش تا سال های سال باقی مانده است و خواهد ماند. من هم مثل بسیاری از هم رزمان در آن عملیات شیمیایی شدم. تا چند سال پیش سرفه های ناشی از حمله شیمیایی عراق دست از سرم بر نمی داشت اما خوشبختانه چند وقتی است که حالم بهتر شده است. یادم هست در آن عملیات شهید محراب، سردار ایافت و سردار منصوری همراه ما بودند. آن ها هم به شدت شیمیایی شده بودند اما نمی توانستند مدیریت عملیات را رها کنند. با این وجود حال شان آن قدر خراب شده بود که به اجبار آن ها را به عقب منتقل کردیم. گازهای شیمیایی عراق به گونه ای بود که چشم را کور می کرد. به همین خاطر سردار منصوری و سردار ایافت بعد از آن عملیات به مدت ۲ ماه در اتاقی با شرایط تاریک مطلق تحت درمان قرار گرفتند که چشم های خود را از دست ندهند. با این وجود اگر امروز هم آن ها را ببینید متوجه می شوید که چشمهای شان کمی آسیب دیده است. در نهایت عملیات کربلای ۵ برای ما موفقیت آمیز بود. برنامه ریزی های ما در عملیات های کربلای ۴ و ۵ آن قدر پیچیده و مهندسی شده بود که با گذشت سال های بسیار از آن زمان، همچنان در بسیاری از کشورهای جهان به عنوان الگوهای نظامی تدریس می شود.

دفاع مقدس از همان روز اول پیروزی انقلاب آغاز شد

از او می خواهم تا درباره روزهای اول دفاع مقدس و عملیات های منطقه غرب بیشتر سخن بگوید: به اعتقاد من دفاع مقدس از همان روز اول پیروزی انقلاب آغاز شد. نیروهای ساواک در روزهای اول انقلاب مردم را آزار و اذیت می کردند و لازم بود که برای برقراری امنیت نیروهای خودی وارد صحنه شوند. به همین خاطر بچه های مشهد مدیریت کلاتری ها را بر عهده گرفتند. ما هم شب تا صبح گشت می زدیم و از شهر مراقبت می کردیم، روزهای سختی بود. آن زمان ماموریت برخورد با ناآرامی های خلق ترکمن در گنبد کاووس هم به عهده بچه های مشهد گذاشته شد که به خوبی از عهده آن بر آمدند. غائله خلق عرب هم یکی دیگر از مشکلات آن روزها بود که با مدیریت تیمسار مدنی ختم به خیر شد. اما غائله کردستان یکی از دشوارترین شرایط را برای کشور ایجاد کرده بود. حضور چریک های فدایی و منافقین در آن منطقه هم بسیار خطرناک بود. علت آن هم این بود که بازرگان بعد از تشکیل دولت موقت دستور داده بود که نظامیان در همه استان ها بومی باشند و حالا که به پیروزی رسیده ایم نیازی نیست نیروهای سپاه و ارتش در شهرهای دیگر کشور خدمت کنند. بنابراین توافق شد سپاه منطقه کردستان را ترک کند. قبل از آن زمان هم درگیری های کردستان زیاد بود اما بچه های دکتر چمران موفق شده بودند آرامش را به کردستان باز گردانند و مدیریت منطقه را به دست بگیرند. سپاه هم در آن جا مستقر شده بود تا ثبات را به منطقه بازگرداند. اما بعد از تصمیم دولت موقت و خروج سپاه اوضاع دوباره ناآرام شد و منافقین اقدامات انتحاری علیه نظام را آغاز کردند. رفع مشکلات کردستان برای بار دوم کار بسیار دشواری بود اما خوشبختانه موفق به انجام آن شدیم. هرچند که رزمنده های بسیاری در این راه شهید شدند.

شهادت بروجردی؛ تلخ ترین خاطره

بیان خاطره هایی از رزمندگان دفاع مقدس، آن قدر جذاب و شنیدنی است که با وجود طولانی شدن مدت گفت و گو با جواد نظام پور از او می خواهم به تلخ ترین خاطره ای که در ذهنش باقی مانده است اشاره کند. خاطره تلخش مربوط به شهادت شهید بروجردی است:در منطقه غرب با شهید کاوه و شهید بروجردی هم رزم بودیم. هر دوی آن ها دوست داشتنی بودند اما کاوه در عملیات ها با هیچ فردی شوخی نداشت و همین جدیت او باعث می شد رزمنده ها در مقابل او کمی مضطرب باشند. حتی شهید کاوه با من که فرمانده گردان او بودم هم بارها به تندی برخورد کرده بود. اما شهید بروجردی روحیه آرام تری داشت و ارتباطم با او صمیمانه تر بود. به خاطر دارم بعد از این که غائله کردستان آرام گرفت یکی از ساختمان های منطقه را که در اختیار جهاد سازندگی بود برای احداث پادگان در نظر گرفتیم. من و چند تن از رزمنده ها منطقه را به خوبی شناسایی و موقعیت آن را تایید کردیم. با این وجود قرار شد شهید بروجردی نیز برای آخرین بار از این ساختمان ها بازدید داشته باشد. آن ها با دو خودرو به سمت منطقه مورد نظر حرکت کردند. منافقان که از رفت و آمد ما در آن منطقه حسد هایی زده بودند، مین های ضد تانک را در مسیر رسیدن به ساختمان های جهاد قرار داده بود. وقتی شهید بروجردی و همراهان او نزدیک منطقه می شوند، خودروی اول بدون هیچ آسیبی از کنار مین ها عبور می کند اما خودروی شهید بروجردی و تعدادی از رزمنده ها پس از برخورد با مین متلاشی می شود. قدرت مین های ضد تانک آن قدر زیاد بود که اثری از اجساد شهدا به جای نمانده بود. آن روز برایمان روز تلخی بود. آن قدر تلخ که محمود کاوه هم که به ندرت می شد اشک های او را دید، از شدت ناراحتی فریاد می زد و می گریست.



پلاک عزت

ویژه‌سی‌وسومین سالگرد دفاع مقدس